

افسیان

بخش بیستم

برادر فیروز خانجانی

کلیسای ایران

زمستان ۱۴۰۰

این کتابچه مخصوص مسیحیان است.

خدا را شکر به خاطر اینکه این امکان فراهم شد تا کلام خدا را با هم تقسیم کنیم. امروز قصد داریم در مورد آیه‌ی ۲۱ صحبت کنیم پس ابتدا آیه‌ی مورد نظر را بخوانیم.

بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوّت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز.

خدا به کلام خود برکت دهد.

می‌توان در باب مقدمه به این موضوع اشاره کرد که ما همواره شاهد شکست و پیروزی در جنبه‌های گوناگون زندگی شخصی و اجتماعی هستیم. مانند مسابقات ورزشی که اگر نتیجه مساوی نشود به معنی پیروزی یک تیم و شکست تیم مقابل است. همه می‌دانیم که هنگام بازی میان دو تیم استقلال و پرسپولیس چه حال و هوایی حاکم است. با برد تیم استقلال، طرفداران آن تیم پایکوبی می‌کنند و با برد تیم پرسپولیس، طرفداران آن تیم شاد و خرم هستند. هنگامی که یکی از این دو تیم بازی را واگذار می‌کند، طرفدارانش سرافکنده می‌شوند و به ناچار طعنه‌های طرفداران تیم مقابل را می‌شنوند.

در برخی از کشورها مانند انگلیس و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی که فوتبال ورزش محبوب به شمار می‌رود، ممکن است در چنین مواقعی حتی کار به کشتار هم برسد. سال‌ها پیش تیم انگلیس در یک مسابقه فوتبال شکست خورد و یکی از هواداران تیم انگلیس که در قطار نشسته بود، دید مردم می‌خندند. او گمان کرد که مورد تمسخر قرار گرفته و مرتکب قتل شد. می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که گاهی افراد راجع به موضوعاتی درگیر می‌شوند که حیاتی نیستند. اشکالی ندارد کسی طرفدار تیمی باشد، این موضوع شخصی است ولی اگر قرار باشد به خاطر شکست یک تیم سوگواری کنیم یا به خاطر پیروزی آن تیم سر از پا نشناسیم می‌توان گفت باید در رابطه‌ای که با مسیح داریم، چیزهایی را زیر سؤال ببریم. باید دانست که زندگی، خود یک میدان مسابقه است، مهمترین مسابقه در میدان زندگی رخ می‌دهد که

نتیجه‌اش می‌تواند زندگی یا مرگ را در پی داشته باشد. مسابقه یا نبرد روحانی مسئله‌ای بسیار مهم و جدی است که نباید از آن غافل شد.

در جلسه‌ی گذشته در مورد «نگاه خدا» صحبت کردیم. امروز نیز در این قسمت از بررسی رساله‌ی افسسیان همین مبحث مهم را ادامه می‌دهیم. کلام خدا از ما می‌خواهد که نگاه مسیح را داشته باشیم، نگاهی که پیروزمند است. می‌دانیم که «توبه» تعاریف و معنای گسترده‌ای دارد ولی اگر بخواهیم امشب در فضای این جلسه‌ی شامگاهی آن را تعریف و معنا کنیم به این شکل عنوان می‌کنم که «توبه» یعنی پذیرش نگاه مسیح، به سخنی همانند مسیح نگاه کردن. کلام خدا از پیدایش تا مکاشفه، از ما می‌خواهد که نگاه مسیح را داشته باشیم.

در واقع پیروزی یا شکست ما در نبرد زندگی در گرو نوع نگاه ماست. اگر نگاهی که حوّا یا لوط داشت را داشته باشیم، به یقین دچار مشکل می‌شویم. همسر لوط نیز وقتی برگشت تا به سدوم و عموره نگاه کند، همان‌جا هلاک شد. می‌توان مثال پطرس را زد که بر روی آب می‌خرامید. تا وقتی که او به مسیح نگاه می‌کرد، پیش می‌رفت ولی همین که به طوفان نگاه و به کار دشمن توجه کرد، فرو رفت. این می‌تواند تمثیلی از زندگی یک ایماندار باشد؛ کسی که به مسیح نگاه می‌کند، در زندگی و مسیری که خدا برایش مهیا کرده، پیش می‌رود ولی چنانچه نگاهی به طوفان‌ها، حملات یا چیزهای جذاب ارائه شده توسط دشمن باشد، شکستش قطعی خواهد بود.

در جلسه‌ی گذشته آیات را در پرتو مزمور ۱۶:۸-۱۰ بررسی کردیم. من باز این آیات را می‌خوانم زیرا مهم هستند. مزمور می‌گوید: «نگاه من همواره به سمت پروردگار است چون او به دست راست من باشد هیچ جنبش نمی‌خورم پس دلم شاد است زبانم خرم و تنم با اطمینان خواهد آسود چون می‌دانم مرا در دنیای مردگان رها نخواهی کرد و نخواهی گذاشت که محرم تو تباهی را ببیند.» در ترجمه به جای «محرم تو» آمده است «قدوس تو»، زیرا با ماندن در آن حریم الهی، تقدیس می‌شویم.

مسیح در حالی پیروز شد که همه او را شکست خورده تلقی می کردند. او زمانی دشمن را شکست داد که به گمان همه شکست خورده و کارش متوقف شده بود. دشمن بعد از کلی برنامه ریزی، دسیسه، اتهامات غلط و یک دادگاه فرمایشی توانسته بود مسیح را به مرگ محکوم و از صحنه حذف کند. افراد در صحنه‌ی صلیب می دیدند کسی که از نسل داود و مدعی سلطنت بود، عریان به صلیب کشیده شد. آنها مرگ صلیب را انتخاب کرده بودند تا به مردم نشان دهند کسی که در مقابل قیافا قرار می گیرد، چنین عاقبت ننگینی خواهد داشت. مردم حتماً باید این اعدام را می دیدند. مسیح را در ملاء عام اعدام کردند تا بگویند کسی که گمان می کردید نجات دهنده‌ی شماست، قادر به نجات خود هم نیست چه رسد به شما.

پیلاتوس، قیافا، هیروودیس و تمام افرادی که در خدمت شیطان بودند، از این اتفاق راضی بودند. چون همه نگران مقام خود بودند. در واقع هیچ کس در جایگاه خود نبود؛ پیلاتوس یک اشغالگر بود، قیافا دست نشانده‌ی یک اشغالگر، و هیروودیس که سلطنت می کرد طبق قانون کتاب مقدس چنین حقی نداشت. بنابراین همه متحد شدند تا مسیح را اعدام کنند. آنها گمان می کردند با حذف مسیح، خطری که او ایجاد کرده بود را خنثی کرده اند. و رئیس آنها که شیطان باشد هم چنین گمانی داشت. ولی می بینیم که مسیح وارد دنیای مردگان شد و اختیار دنیای مردگان را از شیطان گرفت. در واقع مسیح صاحب دنیایی شد که شیطان بر آن حکومت می کرد، او فکر می کرد می تواند مسیح را در آنجا ببلعد ولی کلام خدا می گوید که قدرت مرگ بلعیده شد. بله، در آن نبرد قدرت مرگ که همانا گناه است، بلعیده شد. زمانی که یوحنا در زندان بود مسیح بر او ظاهر شد و گفت به یاد داشته باش که اکنون کلید دنیای مردگان در دست من است. این همان نگاهی است که باعث می شود دشمن ما یعنی شیطان در نبرد عقب نشینی کند.

در مزمور خواندیم که «او به دست راست من است.» کتاب مقدس به زبان نمادین صحبت می کند. بیشتر افراد راست دست هستند و دست راست معمولاً دست قویتر است. چون خدا به

دست راست من است پس همیشه در نبرد زندگی پیروز خواهم شد. چون خدا در دست راست من، برای من می‌جنگد پس جنبش نمی‌خورم. من ثابت‌قدم هستم و جایگاهم محفوظ است. با ترس از دست دادن جایگاه خود، زندگی نمی‌کنم زیرا موقعیت من ثابت شده است. و در ادامه می‌گوید: «دلم شاد است و زبانم خرم.» مسیح می‌گوید زبان از زیادتى دل می‌گوید. پس ما نه تنها در درون شاد هستیم بلکه این شادی را به دیگرانی که به شادی نیاز دارند، منتقل می‌کنیم. «تن من در آرامی خواهد آسود»، حتی زمانی که مرگ سراغ ما می‌آید، آسوده هستیم. در مسیح، مرگ در حکم صعود است.

برادر برانهام می‌گوید: «ما در مسیح همه چیز داریم و صاحب همه چیز هستیم. چیزهایی که دنیا نمی‌تواند تجربه کند. ما صاحب آرامش ثروت و همه چیز هستیم. در مسیح مرگ هم از آن ماست.» این مسئله خاطره‌ای از زمانی که هفت یا هشت ساله بودم را برای من زنده می‌کند. خواهر فقیری بود که از دوستان مادرم بود. من هرگز او را ندیدم و فقط شهادت زندگی‌اش را شنیدم. این خواهر هنگام مرگ، در لحظه‌ای که چشمان خود را فروبست، پس از اندکی دوباره چشمان خود را باز کرد و گفت چرا گریه و زاری می‌کنید. هم اکنون جای من عالی است. بابت رفتن از این دنیا حسرتی به دل ندارم. او بسیار فقیر بود و در شرایط سخت، در اوج فقر از دنیا رفت. چه بسا این چنین فرزندان خردسال خود را ترک کرد ولی با شادی به حضور خداوند پرواز کرد. پس شخص در فضای مرگ هم می‌تواند شهادت دهد و دیگران را به حیات دعوت کند. به راستی که نگاه ما می‌تواند رهاننده باشد.

در کلام می‌خوانیم: «به سوی او نظر کردند و منور گردیدند و روی‌های ایشان خجل نشد.» (مزمور ۳۴) همین آیه را می‌توان به این شکل هم برگرداند: «هرکه به او نگاه کند وجودش فروزان خواهد شد.» هرکه به رؤیت خداوند نائل شود، وجودش فروزان خواهد شد. وجود ما از برکت نگاه به او، چنان روشن می‌شود که می‌توانیم روشنایی الهی را به بیرون منتقل کنیم.

دنیای ما نیاز به روشنایی دارد. دنیا نیاز دارد روشنایی خدا را ببیند زیرا در تاریکی مرگباری فرو رفته است.

ولی چگونه ما می‌توانیم این نگاه را داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم به خدا نگاه کنیم یا او را ببینیم؟ به راستی مگر خدا دیدنی است؟ پرسشی بسیار ساده که بازتابش در زندگی افراد دیده می‌شود. ما در کلام می‌خوانیم که خدا نادیدنی است. (اول تیموتائوس ۱: ۱۷). پس چطور انسان از خدا می‌طلبد که او را ببیند؟ و چطور ما می‌توانیم به دیدن خدا نایل شویم؟ به راستی چطور می‌توان در زندگی روزمره خدا را دید و به او نگاه کرد و دشمن را به عقب راند؟ چطور می‌توان در زندگی روزمره مسیح را به دیگران اعلام کرد؟

کلام خدا در پاسخ به این پرسش‌ها، راهی به ما نشان می‌دهد که از آن طریق می‌توانیم خدا را ببینیم و با دیدن ردپاهایی که در زندگی ما می‌گذارد به آن دیدار نهایی نائل شویم. در کلام می‌خوانیم: «ایمان راه شناخت چیزهای نادیدنی است.» (عبرانیان ۱۱: ۱). البته برای درک بهتر این مطلب، آیه را به این ترتیب ترجمه کردم. دیدن خدا در یک روند به دست می‌آید چون دیدن داریم تا دیدن! به قول الکساندر وستفال که مطالب مربوط به دعاهای کتاب مقدس را نوشت، «سلیمان خداوند را در خواب دید ولی خدا در زندگی روزمره‌ی او تجلی پیدا نکرد.» شاید هزاران نفر بتوانند مسیح را در خواب ببینند ولی این دیدن در زندگی آنها نمود پیدا نمی‌کند. مسیح می‌خواهد در زندگی روزمره‌ی خود او را ببینیم.

چنانچه شما در قرن اول، در دهه‌ی سی در یهودیه زندگی می‌کردید می‌توانستید عیسی مسیح را ببینید. مانند هزاران هزار نفری که عیسی مسیح را دیده بودند. صحبت از تقسیم غذا به چند هزار نفر می‌شود، در برخی از جلسات مسیح بیش از سه هزار نفر جمع می‌شدند. تمام این افراد عیسی مسیح را می‌دیدند. قیافا هم عیسی مسیح را دید. پیلاتوس هم عیسی مسیح را دید. امیدوارم منظورم را درک کنید. پس چه دوستان، چه دشمنان همه مسیح را دیدند. با این وجود تنها دسته‌ای محدود از این افراد توانستند خدای یکتا را در عیسی مسیح ببینند. کلام

خدا از پانصد تن صحبت می‌کند، همان مقدسانی که عیسی مسیح قیام کرده را دیدند. از آن هزاران هزار نفر که مسیح را از دور یا نزدیک دیدند تنها پانصد نفر ماندند و خدا را در مسیح دیدند و شاهد قیامت عیسی مسیح بودند. پس می‌توان گفت راز خدا که همان مسیح است تنها بر این افراد تجلی پیدا کرد نه بر جمعی کثیر از مردم.

قیافا به زعم خود عضو کلیسای عهد عتیق بود و هر روز یکتا بودن خدا را اعلام می‌کرد. حنا، رئیس گهنة هم همین‌طور خود را عضو کلیسا می‌دانست. اگر پیلاطوس و رومیان را اینجا به حساب نیاوریم، بودند کسانی که خود را عضو کلیسا می‌دانستند. قیافا و حنا رهبران یهود یا به قولی از رهبران کلیسا بودند. ولی از بین تمام آن هزاران هزار نفر، پانصد تن مسیح را اعتراف کردند و راز خدا بر آنها مکشوف شد.

بنابراین چیزهای نادیدنی از راه ایمان برای ما قابل شناخت می‌شود. ایمان همان وفاداری نسبت به کلام خداست. شاید لازم به تکرار باشد که ما در برگردان‌ها «ایمان» یا «امانت» داریم ولی در متن اصلی، در بیشتر مواقع «وفاداری» به کار رفته است. چه بسا فکر می‌کنیم پطرس مسیح را کاملاً ترک کرد ولی تمام شاگردان در دل خود نسبت به مسیح وفادار بودند و مسیح بر آنها ظاهر شد. خدا از حداقل ایمان ما، از ذره‌ای وفاداری که در ما یافت شود، استفاده می‌کند تا ما را به پیش برد. خدا در زندگی ما دنبال چیزهای کوچک است تا بتواند ما را به خود وصل کند.

پطرس باور نداشت که مسیح پیروزمند است ولی در دل خود نسبت به مسیح وفادار بود. پس مسیح به سراغ او آمد. یعقوب برادر مسیح احساس می‌کرد که تمام آرزوهای خاندان داود بر باد رفته است. آنها دوست داشتند برادرشان بتواند سلطنت داود را احیا کند. چنین نبوده که به او اعتقاد نداشتند بلکه سعی داشتند به مسیح مشورت دهند و دوست داشتند او را مدیریت کنند. کاری که گاهی ما نیز انجام می‌دهیم و تمایل داریم کلام را مدیریت یا تلطیف کنیم. از دید آنها مسیح وقت خود را با جلیلی‌های بی‌سواد تلف می‌کرد. شاید اگر مسیح به اورشليم

می‌رفت و وقت خود را با افراد فرهیخته می‌گذراند می‌توانست از حمایت و پشتیبانی آنها برخوردار شود. یعقوب چنین دیدی داشت یعنی نگاهی انسانی ولی او در دل به مسیح وفادار بود. پس مسیح بر او ظاهر شد.

واقعیت این است که خدا برای بسیاری از مردم نادیدنی است. خدا را نمی‌توان دید. این یک واقعیت است، واقعیت تلخ هبوط. تنها راه نائل شدن به آن، ایمان است. ولی به راستی ایمانی که می‌تواند پیروزی به بار آورد، چگونه حاصل می‌شود؟ چون ایمان داریم تا ایمان، باور داریم تا باور! شیطان باور دارد که خدا یکتاست. شک هم ندارد. چه بسا افراد را فریب دهد که خدایان متعددی وجود دارد، چه بسا بگوید که خدا از سه فرد تشکیل شده ولی خودش خوب می‌داند که خدا یکتاست. دیوها هم می‌دانند که خدا یکتاست ولی این ایمانی که دیوها دارند ایمانی نیست که باعث نجات آنها شود. باور دیوها برای آنها رهاننده نیست. کلام خدا به شکل بسیار ساده به این پرسش پاسخ می‌دهد.

ایمان از راه شنیدن به دست می‌آید، تقویت می‌شود و در زندگی ما پررنگ می‌شود. ما در رومیان ۱۷:۱۰ می‌خوانیم: «ایمان از شنیدن است.» از شنیدن پیغام درباره‌ی عیسی مسیح. چرا ایمان از راه شنیدن به دست می‌آید؟ به گمانم چندین بار در موعظات مربوط به مقدمه‌ی یوحنا به این موضوع اشاره کرده‌ایم که ما کلام را می‌شنویم و خدا خود کلام است. به سخنی خدا از راه کلام برای ما قابل دسترس می‌شود. خدا از راه کلام به دیدار ما می‌آید. پس ما آنچه از خود خداست را از او می‌گیریم و این همان ایمان است. این ایمان ما نیست بلکه ایمانی است که خدا خود به ما می‌دهد و به برکت مشارکت با خدا به دست می‌آید. آنگاه خدا برای ما دیدنی می‌شود. البته روزی به قول مسیح او را همان‌طوری که هست، می‌بینیم. ولی امروز هم می‌توان او را دید. همان‌طور که موسی توانست به شکلی او را ببیند.

ایوب در همین راستا چنین شهادت می‌دهد: «با گوش خود درباره‌ی تو شنیده بودم ولی هم اینک چشم من تو را می‌بیند.» (ایوب ۴۲:۵). شهادت او جالب است. پس از شنیدن تا دیدن

یک خیزش داریم. اگر شنوا نباشیم نمی‌توانیم خدا را ببینیم حتی اگر ادعای دیدن مسیح در رؤیا و چیزهایی از این دست داشته باشیم. نگاه مسیح معطوف به قدرت خدا بود و توانست شیطان را شکست دهد. او با همین قدرت صعود کرد و به دست راست خدا نشست. در مزمور می‌خوانیم: «خدا به دست راست من است.» ولی در عهد جدید داریم: «مسیح در دست راست خدا نشسته است.» در مورد این آیه سخن بسیار است و من تنها به بازگو کردن یک نکته بسنده می‌کنم. شما می‌توانید در موردش فکر و دعا کنید. دست راست خدا همان جایگاه برتر نسبت به هر ریاست، قدرت، قوّت، سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، است چه در این دنیا و چه در دنیای آینده. هر نیروی قابل‌تصور، هر مقام، هر فرشته، هر دیو با هر نیرویی که دارد، همه در جایگاهی پایین‌تر از عیسی مسیح قرار دارند. هر دیوی در مقابل عیسی مسیح شکست خورده است.

طبق متی ۲۸ تمام اختیارات در آسمان و در زمین به او داده شد. پس آیا ما باید از رئیس مهیب فارس بترسیم؟ همه می‌دانیم منظور از فارس، ایران است. شیطان یکی از مهیب‌ترین امیران خود را مأمور کشور ما کرده است. شیطان برای هر کشوری رئیسی دارد ولی یکی از مهیب‌ترین آمرای او بر ایران گماشته شده است. آیا چون موجود و نیروی وحشتناکی است باید ترس به دل راه داد؟ یکی از فرشته‌های خدا بیش از بیست روز با او جنگید و اگر میکائیل نمی‌آمد، آن فرشته نمی‌توانست پیغام خدا را به دانیال برساند. به شهادت کلام گفته شده در افسسیان، جایگاه مسیح برتر از هر ریاست، قدرت و سلطنت قابل‌تصور است. ما در مسیح هستیم. مسیح گفت: «همه چیز در دست من است، بروید و شاگردسازی کنید. من تا پایان دنیا، هر جا و در هر منطقه‌ای که باشید، با شما هستم.»

دیو استان مازندران، دیو استان گیلان، دیو استان فارس، دیو استان مرکزی؛ نمی‌دانم تقسیم‌بندی شیطان به چه شکل است، مایل هم نیستم در موردش بررسی کنم، ولی می‌دانم مسیح عیسی کنار ماست پس چرا باید از رئیس فارس یا ایران بترسیم؟! در مزمور آمده که دلم

شاد است و شادی خداوند قوت ماست. من می‌توانم با زندگی و اعتراف خود شهادت خداوند را به گوش مردم برسانم. زمانی که ما به او نگاه می‌کنیم از راه ایمان برخاسته از شنیدن، سراسر وجود ما نورانی و فروزان می‌شود. کسانی که به او نگاه کردند، فروزان و منور شدند. ما می‌توانیم شاهد باشیم. خود زندگی ما یک شهادت است و هیچ چیز نمی‌تواند جلوی شهادت خدا را بگیرد. چه رئیس فارس، چه رئیس چین، چه رئیس ارمنستان، چه رئیس آذربایجان، چه رئیس گرجستان و غیره.

کلام خدا ما را به نگاه خدامحور دعوت می‌کند. ولی واقعیت این است که اگر در مسیح نباشیم اجابت این دعوت برای ما نه تنها سخت بلکه محال خواهد بود. ولی اگر در مسیح باشیم، رشد می‌کنیم و خدا بیشتر و بیشتر برای ما مکشوف می‌شود. اموری که از چشم دیگران پنهان است، برای ما دیدنی خواهد شد تا اندازه‌ای که می‌توانیم خدا را ببینیم. نه تنها خدا را می‌بینیم بلکه خدا را نشان می‌دهیم. مسیح از ما می‌خواهد برای دنیا در حکم آفتاب باشیم. پس اجابت این دعوت در گرو شنیدن است. ما باید هر روز قدم ایمان برداریم و قدم ایمان همان قدمی است که نیروهای دشمن را در زندگی شخصی ما و همین‌طور در جامعه‌ی ما به عقب می‌راند. قدم ایمان یعنی دعا و خواندن کلام در فضای خانوادگی.

نیازی نیست همیشه منتظر باشیم تا جمع شویم و جلسه‌ای برگزار شود، چه به شکل فیزیکی و چه به شکل اینترنتی، ما می‌توانیم در فضای خانوادگی خود دعا کنیم. می‌توان در فضای خانوادگی خود یک روز را به دعا اختصاص داد. قدم ایمان یعنی همان رازگهان. قدم ایمان یعنی گاهی اوقات زنگ زدن به کسانی که نیاز دارند. و در این قدم‌های ایمان به دیدن خدا می‌شتابیم تا لحظه‌ای که خدا کاملاً در تمام امور برای ما آشکار شود. ولی خدا همیشه کار خود را از جایی که برای ما ساده است، آغاز می‌کند. او به شکلی زیبا وارد زندگی ما می‌شود و ما را همراهی می‌کند به طوری که قدم بعدی به هیچ عنوان برای ما سخت نخواهد بود. گرچه برای شخصی که با خدا سلوک نمی‌کند قدم بعدی محال باشد.

برای لوط قربانی کردن اسحاق محال بود، او نمی توانست این کار را انجام دهد ولی برای ابراهیم شدنی بود. چون ابراهیم قدم به قدم با خدا راه رفت و می بینیم کلام خدا می گوید که او روز خداوند را می بیند و شادمان می شود. مسیح می گوید او روز مرا دید و شادمان شد. زمانی که می توانیم روز خداوند را ببینیم قطعاً شادمان خواهیم شد و با وجود تمام سختی ها، مشکلات، محدودیت های موجود پیش می رویم و کلام را به جهانیان اعلام می کنیم. و این چنین برای کسانی که در تاریکی هستند و نیاز به دیدن نور دارند، نور می شویم.

خداوند به شما برکت دهد.